

مقدمه

تاریخ عرفان در سودان از موضوعاتی است که برای محققین اهمیت ویژه ای دارد، چرا که از مهم‌ترین ابزارهای برای شناخت ترکیب جامعه سودانی در شمال سودان است که طریقه‌های مختلف صوفیه در آنجا منتشر شده‌اند. به علاوه فرهنگ اسلامی سودان با تصوف گره خورده است (مکی، 1965: 25-26). از زمانی که اسلام در سودان گسترش یافت، تصوف نیز وارد سودان شد و گسترش پیدا کرد و مردم و قبایل تحت تأثیر آن قرار گرفتند. بیشتر مردم سودان مسلمان هستند و گرایش‌های صوفیانه دارند. در حال حاضر بیش از هفتاد درصد مسلمانان سودان تابع طریقه‌های مختلف تصوف‌اند. تصوف در جای جای جامعه سودان و در عمق توده‌های مردم ریشه دوانده است تا آنجا که اگر در خانواده‌ای تصوف نباشد، آن خانواده احتمالاً سودانی نیست. از این رو اسلام سودان، اسلام صوفی است. (امیردهی، 1385: 154-155)

با پیدایش فرقه تیجانیه و سپس سمانیه، نگرش صوفیانه در سودان گسترش یافت و هم‌اکنون نیز پیروان بسیاری دارد و از نفوذ و تأثیر قابل توجهی در فرهنگ سودان برخوردار می‌باشد. (محمود، 1971: 21) مؤسس طریقه تیجانیه، شیخ احمد بن محمد تیجانی است. این طریقه در اواخر عهد ترکی توسط احمد مختار وارد سودان شد و در قرن 19 میلادی تعالیمش در سودان و به ویژه در شمال سودان منتشر شد. این طریقه در غرب آفریقا انتشار زیادی دارد. (عابدین، 1970: 98) تیجانی یوسف بشیر منتسب به این طریقه می‌باشد. در این مقاله سعی داریم اندیشه‌ای صوفیانه تیجانی یوسف بشیر را بررسی نماییم. لذا ابتدا به فقر و غربت که زمینه ساز گرایش تیجانی به تصوف است، اشاره می‌نماییم. سپس انقلاب درونی شاعر و رسیدن وی به کشف و شهود را مورد تحلیل قرار می‌دهیم. در ادامه پژوهش درباره مفاهیم اشراقی مانند: وحدت وجود، تجلی، شطح و... در آئینه اشعار تیجانی بحث می‌نماییم و در نهایت، حالات شاعر را هنگام سیر و سلوک، حیرت و سرگردانی و مقام یقین در اشعارش مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

فقر و عرفان

فقر همواره زمینه انزوا طلبی و صوفی‌گری را مهیا می‌نماید. چرا که فرد فقیر، خسته از رنج‌های زمانه در گوشه عزلت به عبادت و ذکر می‌پردازد و به حضور در جامعه و شادی و

سرور رغبتی ندارد. تیجانی بر اثر محرومیت، فقر و تنگدستی، سختی‌ها و مشکلات زندگی و شرایط بد اجتماعی احساس غربت نمود. همه این عوامل دست به دست هم دادند تا این که او به تصوف بگردد و در مقابل این همه غم و فقر ایستادگی کند و به عالمی فراتر از این عالم که در آن خبری از غم، اندوه و محرومیت نیست، پناه ببرد و روح خویش را رهایی بخشد.

تیجانی در اشعارش، با فقر مبارزه می‌کند و خود را با عبادت، خضوع و خشوع، صبر و خودسازی خوشبو می‌نماید. غم و گرسنگی به او فشار می‌آورد اما روحش در سوز و گداز عشق به علم بالاست. او در حال راز و نیاز، دست‌هایش را به دعا بلند می‌کند و از خداوند مدد می‌جوید و خدای خود را با اسماء سمیع و بصیرش می‌خواند.

تیجانی از دنیای محدود و محروم خویش می‌گریزد و به عالمی سفر می‌کند که در آن خبری از محرومیت و خواری نیست و همه‌اش زیبایی و عشق الهی و عطر و بوی خوش مناجات با خداوند است. عالمی که سراسر نیکویی و خوشبختی است. تیجانی فقیر، راه حل مشکلاتش را عبادت، ذکر، صوفی‌گری و کشف و شهود می‌داند:

تَعَالَى مَعَى زَهْرَاتِ الْخَرِيفِ	إِلَى الْكُوخِ أَفَلَتَ مِنْهُ الرَّبِيعِ
تَعَالَى نَعَطِرُ ثِيَابَ الْفَقِيرِ	وَ نَمَسِحُ مَأْسَى عِبْرِ الرَّبِوعِ
مَشَى خَاشِعَ الطَّرْفِ رَثَّ السِّيَابِ	كَثِيْبًا كَثِيْرَ مَرَاتِي الْخُنُوْعِ
تَأْكُلُهُ حَسْرَةٌ فِي الضَّمِيْرِ	وَ تَسْحَقُهُ حَيْبَةٌ فِي الضَّلُوْعِ
وَ فِي نَفْسِهِ ظَمَأٌ لِلْعَطُوْرِ	وَ فِي رُوْحِهِ حَرَقَاتٌ وَجُوْعِ
فَيَرْفَعُ كَفِيْهِ نَحْوَ السَّمَاءِ	وَ يَضْرَعُ وَاهَاً لَهُ مِنْ ضَرِيْعِ
وَ مَاذَا يَقُوْلُ: إِلَهِي الْكَفَافِ	وَ يَرْدِفُهَا بِالْبَصِيْرِ السَّمِيْعِ
وَ يَمَسِحُ فِي وَجْهِهِ رَاحَتِيْهِ	وَ يَعْضِي تَقَى أَوْ رَضَى أَوْ خُشُوْعِ

(یوسف بشیر، بی‌تا: 44-45)

ای شکوفه‌های پاییز با من

به کلبه‌ای بیابید که بهار از آن رخت بر بست (غروب کرد)

بیا با هم لباس فقیر را معطر کنیم

و اندوه را با گذر از ناحیه‌ها و مناطق بزداییم

به راه رفت در حالی که چشمانش فروتن و افتاده،
لباس‌هایش کهنه و در حالی که غمگین بود
وجلوه‌های فروتنی‌اش بسیار بود.
اندوهی در درونش او را می خورد (او به واسطه اندوه درونی خودخوری می کرد)
و شکست و ناامیدی در درون او را، تکه تکه کرد
درونش تشنه بوی خوش عطرهاست
و در روح و روانش، سوز و گرسنگی
پس دو دستش را به آسمان بلند می کند
و از روی ضعف و ناتوانی ناله سر می دهد
و می گوید: خدایا کمکم کن و مرا کفایت کن
و ادامه می دهد دعایش را و با اسم‌های بصیر و سمیع خداوند را صدا می زند
و کف دو دستش را به صورت می کشد
و از سر پرهیزکاری و با رضایت و خشنودی و یا با خشوع چشم فرو می بندد

صوفی، غریب دور از وطن

تیجانی می پندارد انسان در این عالم، غریب و دور از وطن اصلی‌اش زندگی می کند. او این غربت را ظلم عظیمی بر انسان می داند، چرا که از جایگاه اصلی‌اش که پر از پاکی، صفا و مهربانی است، دور افتاده و در این جا میان مرداب غم و اندوه و دوری دست و پا می زند. او دلتنگ دنیای آرام و بی‌غم خویش است و در آتش دلتنگی و غم می سوزد و اشک می ریزد. گویا تیجانی سعی دارد غربت وجود خویش را رنگ آرمانی بخشد و دگرگون سازد و آن را به گونه‌ای جلوه دهد گویا انسان دائماً در غربت به سر می برد و غربت همواره همراه وجود آدمی است. لذا تلاش دارد تا در جهان روحانی سیر کند و با سیر و سلوک صوفیانه به جهان اصلی و موطن خویش برگردد، جهانی که سراسر پاکی، آرامش و زیبایی است. این وصف حال تیجانی یوسف بشیر است، آنجا که می گوید:

یا غَرِيباً عَنْ رُبْعِهِ قُمْ تَلْمِسْ بَيْنَ قَيْثَارَةِ الْهَوَىٰ آثَارَهُ
وَ تَعَقِبْ مَعَاهِدَ الرُّوحِ الطَّيِّبِ وَأَقْطِفْ مِنَ الْهَوَىٰ أَزْهَارَهُ

وَ هُوَ يَشْكُو مِنَ الزَّمَانِ تَجَنِّيَه
وَيَشْكُو مِنَ الْحَبِيبِ أُرُورَاهُ
وَيَحْ هَذَا الْغَرِيبِ كَمْ ذَابَ تَحْنَانًا
وَ كَمْ صَاغَ مِنْ دُمُوعِ دِيَارَه
وَ يُحَهُ أَوْشَكَ الزَّمَانِ وَ أَشْفَى
أَنْ يُعْرِى عَنِ نَضْرَةِ آزَارَه!!
(همان، 129-130)

ای غریبی که از خانه‌ات دور افتاده‌ای
برخیز و میان گیتار عشق آثار خانه را بجوی
و جایگاه روح، آسایش و پاکی روح را دنبال کن
و شکوفه‌های عشق را بچین
و او از جنایات روزگار شکوه می کند
و از انحراف دوری یار شکایت می کند
وای بر این غریب که چه بسیار از سر علاقه ذوب گشته (از بین رفته)
و چه بسیار که با اشک خویش، خانه‌اش را ساخت
وای بر او زمانه به پایان رسیده و نزدیک است
که ماه مارس را از سر سبزی و طراوت تهی گرداند.

انقلاب زندگی

تیجانی در سروده‌هایش، سوز عشق و دلدادگی‌اش را به وجود مطلق خداوند ابراز می‌کند. او در موسیقی اشعارش، آهنگ عشق به وجود بی مثال حق را می‌نوازد. شاعر صوفی، در وجودش دست به انقلاب می‌زند و از واقعیت می‌گریزد، از جهان محسوس می‌گذرد و به جهان ماوراء حجاب جهان کشف و شهود متمایل می‌شود، جهانی که شاعر برای خویش برگزیده، مملو از روشنایی، شادی و به دور از هر زیانی است. (فیدوح، 1994: 56-57)

شاعر، افقی دور دست و ژرف در جهانی گسترده را برگزیده تا غم و اندوه را از هستی بزدايد و شادابی را برای خویش به ارمغان بیاورد. او به طریقه اهل تصوف، از واقعیت و محسوسات دور می‌شود و از کشف و شهود، از مشاهده عالمی ماورای دنیای مادی، که سراسر پاکی و خلوص است سخن به میان می‌آورد. او می‌گوید:

تَحْرَقْتُ فِي الْهَوَىٰ وَ الصَّبَابَاتِ
إِنَّهَا ثَوْرَةٌ الْحَيَاةِ فَمَنْ لِلْكَوْنِ
يَفْرَحُ الطَّيْنَ فِي يَدِي فَأَلْهَوِ
وَ أَلْهَبْتُ فِي الْمَزَاهِرِ لِحْنِي
يَحْمِيهِ مِنْ قَذَائِفِ رَعْنِ
جَاهِدًا أَهْدِمُ الْحَيَاةَ وَ أُبْنِي
(یوسف بشیر، بی تا: 66)

در عشق و دلدادگی سوختم
و آوازم را در عود و تنبور برافروختم
این انقلاب زندگی است پس کیست که هستی
آن را از تیرهای بی خردی و سبک سری حفاظت کند
گل در دستم شاد می گردد و مجدانه سرگرم آنم
که زندگی را ویران سازم و دوباره بسازم.

کشف و شهود

شاعر در خلال قصایدش حالات معنوی خویش هنگام راز و نیاز با خداوند را به تصویر می‌کشد، لحظه‌ای که روحش حالت بسط² پیدا می‌کند و وسعت حق را درونش احساس می‌نماید. او آسایش روح را در خلوت و ذکر می‌بیند و با انجام عبادات خاص، روح متلاطم و غم دیده‌اش را در محضر خداوند آرام و مطمئن می‌نماید. همان طور که می‌بینیم تیجانی در اشعارش به حالات صوفیانه اشاره دارد، زیرا صوفیان نیز در گوشه‌ای خلوت می‌کنند و به ذکر و عبادات مخصوص می‌پردازند و بر اثر مداومت به مرحله‌ای می‌رسند که پرده از چشمانشان کنار می‌رود و از برخی اسرار عالم غیب آگاهی می‌یابند. لذا چیزهایی را درک می‌کنند که عوام از درک آنها عاجزند و به اصطلاح به کشف و شهود می‌رسند. در این ابیات تیجانی از حالات کشف و شهودی خویش پرده بر می‌دارد و می‌گوید:

أَلَوْجُودُ الْحَقِّ مَا أَوْسَعَ
وَ السَّكُونُ الْمَحْضُ
فِي النَّفْسِ مَدَاهُ
مَا أُوثِقَ بِالرُّوحِ غَرَاهُ

(همان، 125-126)

وجود حق و حقیقت در درون
چقدر وسیع و گسترده است
و چقدر سکون و آرامش محض
در روح، پیوند مستحکم دارد

تیجانی شاعری بود که دید کشفی و شهودی را درک کرده بود، از این رو درونش پر از هیجانان و احساسات بود. او در پی مفهوم انسان، یا بنا به گفته «رنه شار»³ در جستجوی جهانی بود که نیاز به کشف و شهود دارد. در اینجاست که صوفی‌گری با شعر او ارتباط برقرار می‌کند، چرا که صوفی‌گری، تلاشی است برای کشف واقعیت و گذر از وجود فعلی اشیاء. (هداره، 1981: 44) او می‌خواهد جهان را بشناسد و به فلسفه و حکمت آن پی ببرد و رازهایش را کشف نماید. تیجانی معتقد است این جهانی که می‌بینیم فقط ظاهر نیست، بلکه پشت این ظاهر، باطنی پر رمز و راز نهفته است و طبیعت، ساکت و بی‌روح نیست بلکه حرف‌هایی برای گفتن دارد و یک‌صدا حقایقی را فریاد می‌زند که هر گوشه‌ی را یارای شنیدن آن نیست، انسان بایستی با تفکر و تأمل و تربیت نفس و روح خویش، این فریادها را با گوش جان بشنود.

عرفا و متصوفه با ریاضت‌ها و عبادت‌های بسیار به مرحله‌ای می‌رسند که صدای طبیعت، حیوانات، نباتات و اشیاء که خالق هستی را تسبیح و تقدیس می‌کنند، می‌شنوند، این در حالی است که مردم عادی قادر به شنیدن این صداها نیستند گویا شاعر صوفی ما، در این‌جا به این نکته اشاره دارد که می‌خواهد با تلاش و تربیت نفس به نجوای جهان گوش فرا دهد و ماورای حس را درک نماید.

این سخن تیجانی کلام خدای متعال را به یاد می‌آورد:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا

يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا» (اسراء: 44)

«هفت آسمان و زمین و هرچه در آنهاست همه به ستایش و تنزیه خدا مشغولند و موجودی نیست جر آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت اوست و لکن شما تسبیح آنها را فهم نمی‌کنید؛ همانا او بسیار بردبار و آمرزنده است.»

او بسیار زیبا و لطیف این مطلب را بیان می‌کند، تیجانی نمی‌خواهد، به ظاهر هستی اکتفا نماید بلکه در پی باطن مرموز آن است. عرفا و متصوفه معتقدند که جهان با همه شگفتی‌هایش از خالق خویش حکایت می‌کند و صفات خداوند را به ما می‌شناساند، به عبارتی دیگر با تفکر در جهان هستی به صفات خدای تعالی پی می‌بریم و این عالم فریادگر اسم «الظاهر» خدا است و راز و رمزه‌ایش، تجلی اسم «الباطن» خالق یکتاست. لذا تیجانی صوفی در پی کشف نجوای جهان است. او می‌گوید:

أَنَا وَخَدَى كُنْتُ أُسْتَجَلَى مِنْ الْعَالَمِ هَمْسَةٌ
أَسْمَعُ الْخَطْرَةَ فِي الذَّرِّ وَأُسْتَبْطِنُ حِسَّةً
(یوسف بشیر، بی‌تا: 125)

به تنهایی از نجوا و
زمزمه جهان پرده بر می‌دارم
خیال ذرات را می‌شنوم
و احساس آن را می‌کاوم

مفاهیم اشراقی

وقتی متن قصیده «صوفی المعذب» را می‌خوانیم، در می‌یابیم که تیجانی از تصاویر استعاری و مفاهیم خاص می‌گذرد و به ایجاد تصاویری متفاوت، متمایل می‌شود که آن‌ها، تصاویر شطحی⁴ (آشفته و سرگردان) نام دارند. او بر بال خیال، آشفته‌حال و سرگردان است. از تجلیات بزرگ خداوند سخن می‌گوید، وی همه عالم را تجلی⁵ صفات خداوند می‌داند. شاعر هر چیزی در دنیا را نمایانگر گوشه‌ای از صفات و ذات خداوند معرفی می‌نماید. شاعر صوفی عقیده به وحدت وجود⁶ را در لابه‌لای اشعارش نمایان می‌سازد، به اعتقاد وی، وجود، فقط یکی و آن وجود مطلق حق تعالی است. وجود عالم طبیعت، نبات، حیوان و انسان، همه تجلی وجود خداست. هیچ چیز وجود ندارد الا وجود خداوند تبارک و تعالی و این همه تکرر وجود، ظاهری و باطن همه یکی است و تعددی وجود ندارد. شاعر، همه عالم

72 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

را مظهر ذات⁷ حق تعالی می داند. برای مثال جلوه‌های زیبایی و جمال در این عالم، مظهر صفات جمال خداوندند و به همین ترتیب، جلوه‌های دیگر، نشان از صفات دیگر خداوند دارد.

تیجانی مانند دیگر صوفیان به حلول⁸ معتقد است. به عقیده وی خداوند با همه صفات در تمام موجودات و اشیاء حلول کرده و با همه ممزوج شده است، مانند حلاوت و شیرینی که در خرما وجود دارد.

شاعر عالم را سراسر مملو از صفات جمال، جلال، لطف و مهربانی و تسبیح و ستایش خدا می بیند. او اقرار می‌نماید که عارفانه خدا را عبادت می‌کند و در این راه به فنا در ذات خداوند رسیده (که صوفیه آن را حلول می‌خوانند) و عمرش را وقف راز و نیاز و عبادت خداوند و دفاع از حریم الهی نموده است.

همانطور که می‌بینیم او در این ابیات کلماتی با معانی به ظاهر، شناخته شده و رایج به کار می‌گیرد که در حقیقت، اصطلاحاتی صوفیانه با معانی دیگرند، مانند: تجلیات، مظهر ذات، جلال⁹، کمال¹⁰، نفس¹¹.

این عبارات، بیانگر سرگردانی و آشفتگی احساسات قلبی شاعر، در حالت کشف و شهودند. تیجانی می‌گوید:

فِي تَجَلِّيَاتِكَ الْكُبْرَى	وَفِي مَظْهَرِ دَاتِكَ
وَالْجَلالِ الزَّآخِرِ الْفِيَاضِ	مِنْ بَعْضِ صِفَاتِكَ
وَالْحَنَانِ الْمَشْرِقِ الْوَضَّاحِ	مِنْ فَيْضِ حَيَاتِكَ
وَالْكَمَالِ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى	وَأَسْمَى سُبْحَاتِكَ

(همان، 126)

در تجلیات عظیم تو
و در جلوه‌های ذات توست
و هیبت و جلال مالا مال و سرشار تو
از جمله صفات توست
لطف و مهربانی رخشنده و تابانت
از برکات زنده بودن، و وجود توست

و از کمال بزرگ و عظیم و ولایت

و از تجلیات اسماء توست

شاعر صوفی با عقیده به وحدت وجود و حلول، نور هنگام صبح و سپیده‌دم و یا هنگام مهتاب و یا آب را مظهر و نشان‌دهنده و جلوه ذات و صفات خدا می‌داند. او معتقد است نور سپیده دم و شبانگاه و نیز آب که فوران می‌کند، همان نور خدا و جلوه حضور خداوند و امتزاج خداوند در طبیعت است.

به عبارتی دیگر تیجانی وجود خداوند را واحد می‌داند و عالم را همه، وجود خداوند به حساب می‌آورد نه وجودی مجزا، بلکه تنها به یک وجود مطلق که در وجودهای دیگر به ظاهر متعدد شده، معتقد است. (وحدت وجود) شاعر می‌گوید: این نور خدا است که روز و شب و یا در آب، آن را می‌بینیم:

ظَمًا فِى النُّفُوسِ ... لِأَرَى إِلَا
فِى يَنَابِيعِهِ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ
إِنَّهُ النُّورُ، خَافِقًا فِى جَبِينِ الْفَجْرِ
وَ اللَّيْلِ دَافِقًا فِى الْمَاءِ

(همان، 10)

تشنگی و عطشی در جان‌ها... و در

سرچشمه‌ی آن تنها(راهی) به سوی انبیا می‌بینیم

آن نور است که در پیشانی سپیده دمان

و شامگاهان می‌تپد و در آب فوران می‌کند

شاعر اشراقات¹² و تابش انوار حق بر جان خویش را احساس می‌کند و با احساسی

لطیف و واژگانی صوفیانه، از انوار حق به فجرى زیبا و صبحی¹³ دل‌انگیز تعبیر می‌کند.

او محو معرفت حق و عشق الهی شده و در حال فنا شدن در خداوند است. او می‌گوید:

غَابَ عَنِ نَفْسِي إِشْرَاقُكَ
وَ الْفَجْرِ الْجَمِيلِ

(همان، 127)

اشراق تو و سپیده دم زیباییت

در جانم پنهان گشته

صوفیان در مسیر شناخت اشیاء و موجودات حرکت می کنند و سعی در کسب معرفت دارند تا بدین وسیله تجلی ذات خداوند در اشیاء و موجودات را مشاهده نمایند و نسبت به ذات حق، معرفت و بصیرت پیدا کنند.

صوفیه به این حدیث شریفه استدلال می کنند:

قال الله تعالى: « كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَعْرِفُونِي ». (علامه

حلی، 1366: 431)

خداوند می فرماید: « گنجی پنهان بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم پس مخلوقات را آفریدم تا مرا بشناسند».

این حدیث نشان دهنده کمال مطلق خداوند و صفات حق تعالی است و فیض پیدایش و ظهور در ذات مخلوقات را در بر دارد.

تیجانی اشعاری هستی گرایانه دارد. هدف او رسیدن به ژرفا و باطن هستی است، او می خواهد به راز هستی پی ببرد و به وسیله ظاهرش، باطن آن را کشف نماید. شاعر می خواهد خداوند را در آینه ظاهر ببیند، او نفسش را طوری پرورش می دهد تا همواره به دنبال کشف حقیقت باشد و به درک آن عادت نماید. تیجانی در هستی گرایی اش از در اختلاف وارد نمی شود، بلکه شباهت و همسانی را شیوه ای برای هماهنگ کردن هستی و اشیاء موجود در آن بر می شمرد. او در خلال بیشتر قصاید خویش، برافروختگی و هیجان روحانی اش را ثابت می کند و با تلاش و زحمت، انبوه اصطلاحات کشفی و شهودی را به کار می گیرد، چرا که به کشف راز هستی و شناخت آن و نیز به رهایی از عیبها و نقصها و پلیدی هایی که گریبان گیر روح است علاقه مند می باشد.

شاعر، زبان شعری ای را به کار می گیرد که مملو از اظهاراتی است که در پس آن، زبان بزرگان صوفیه پنهان است.

تیجانی پس از آکنده شدن از نور معرفت در وجودش و مجاهده مداوم با نفس، شوریده و پرحرارت، با تمام وجود مملو از اطاعت حق می شود.

شاعر در ابیاتش تصاویری آکنده از مفاهیم اشراقی می سازد که از تجربه صوفیانه اش الهام می گیرد. تجربه ای که بر اثر کشف و شهود به دست آورده است. او از میان خیال و حس، زیبایی رؤیایی صوفیانه خویش را به تصویر می کشد. رؤیایی که تنها اهل کشف و

شهود، اهل اشراق و عرفا آن را می‌شناسند. شاعر، ذات خداوند را که در طبیعت، حلول کرده، توصیف می‌نماید. او در اثر کشف و شهود، نجوا و زمزمه جهان را می‌شنود که خداوند را تسبیح و تقدیس می‌نماید و همه عالم را وجود خداوند می‌داند و از نظر او وجود، فقط یکی است. تیجانی در این ابیات، عقیده‌اش را نسبت به وحدت وجود، ابراز می‌دارد.

تیجانی، «سوسو و هیجان نور و صدای آن»، «طراوت و شکوفایی گل سرخ»، «زیبایی شکفتن تاک»، همه را از سرچشمه ذات الهی می‌داند.

او می‌گوید: بار خدایا همه این زیبایی‌ها بی تو هیچ است و همه نشان وجود یکتا و مطلق توست و به غیر تو، وجودی نیست و همه جلوه‌های وجود تو هستند.

منشأ پیدایش جن و انسان و موجودات مختلف همه تو هستی و غیر تو هیچ نیست. او با تمام وجود و با احساس سرشارش، خداوند را این‌گونه عاشقانه می‌ستاید و موجودات مرئی و نامرئی را همه از وجود خدا می‌داند. شاعر شگفتی خود را از اراده خدا در خلقت جن از آتش و انسان از نور خود بیان می‌کند و می‌گوید:

و اضْطِرَابُ النُّورِ فِي خَفَقَتِهِ	أَسْمَعُ جَرَسَهُ
و أَرَى عِيدَ فَتَى الْوَرْدِ	وَ اسْتَقْبِلُ عُرْسَهُ
وَأَنْفَعَالُ الْكُرْمِ فِي فُقَعَتِهِ	أَشْهَدُ عُرْسَهُ
رَبِّ سُبْحَانَكَ إِنَّ الْكُونَ	لَا يَقْدِرُ نَفْسَهُ
صَعَتَ مِنْ نَارِكَ جَنِّيَّهُ	وَ مِنْ نُورِكَ إِنْسَهُ

(یوسف بشیر، بی‌تا: 125)

و صدای هیجان نور را
در ارتعاش و تپیدنش می‌شنوم
و عید گل سرخ نوری را می‌بینم
و از عروسی‌اش استقبال می‌کنم
و انگیزش تاک به هنگام شکفتنش را می‌بینم

وکاشتن آن را نیز مشاهده می کنم
بار خدایا تو پاکی، هستی توانایی آن را ندارد
از آشت، جن را آفریدی
و از نورت، انسان را خلق کردی

سیر و سلوک

زبان شاعر در گرایش‌های صوفیانه، از معانی والایی در درونش سرچشمه می گیرد، مملو از ویژگی‌های روحانی، دلیل این مدعا واژه‌های صوفیانه‌ای است که شاعر در اشعارش به کار برده که بسیار عمیق و معنوی است. مانند: «خلوص و پاکی و صفا»، «تمی بینم آنچه را قبلاً می دیدم»، «آسمان صافم»، «امیدم برای مرگ»، «از توشه آبم بهره گیر»، «نزدیک آی که قلبم».

این واژگان معانی بسیار ژرف دارند که نیاز به تفسیر و تأویل دارد، شاعر در این تصاویر نگرانی خاطر خویش را از نیرنگ ظلمت و ستم و از حسرت‌هایی که روح و روانش را فرا گرفته و خلوص، پاکی و صمیمیتش را تیره ساخته، ابراز می نماید تا این که غم و اندوه بسیار، سراسر وجودش را در بر می گیرد.

او از راز پاکی، خلوص و صمیمیت و نیل به غایت وجود پرده بر می دارد و مخاطب را برای رسیدن به حق ترغیب می کند و به گرایش به محضر یگانه حقیقی و خلوص و پاکی محض و دوری از امور ناپسند و شهوات، دعوت می نماید.

در اینجا تیجانی می خواهد به نکته‌ای بسیار ظریف و رهگشا در سیر و سلوک صوفیانه اشاره کند که بی توجهی به آن، سالک را از سیر الی الله باز می دارد و به بی‌راهه می کشد. او می گوید: صفا و صمیمیت حاصل قلب پاکی است که حقایق به معنای واقعی بر آن نقش بسته و این خلوص در اثر ممارست و ریاضت نفس و دوری از گناهان و مبارزه با خواهش‌های نفسانی حاصل شده است.

صوفی پس از تحمل این همه ریاضت و عبادت به مرحله‌ای می‌رسد که پرده از چشمانش کنار می رود و چیزهایی را می بیند که قبلاً قادر به دیدن آنها نبود، دیگر مانند مردم عادی نمی بیند. به قول تیجانی دیگر چیزهایی را که قبلاً می دید، نمی بیند. همه

چیز برایش متفاوت می‌شود. نکته مهم اینجاست که صوفی ممکن است از کشف و شهود و نگاه جدید خوشش بیاید و هدفش افزایش میزان کشف و شهود و رسیدن به مراحل بالاتر کمال باشد تا قابلیت‌های بیشتری کسب نماید. اینجاست که از مسیر اصلی رسیدن به حق باز می‌ماند، چرا که این یک اشتغال و انحراف است و فرد صوفی نباید به این امور فرعی مشغول شود، بلکه بایستی تنها هدف اصلی او، عبادت عاقلانه، آگاهانه و معرفت حق تعالی و انجام فرامین الهی و واجبات باشد. پس توجه صرف به کسب صفا و پاکی روح و پیشرفت در کشف و شهود، نوعی جفا و ستم است. یعنی در واقع از خلوص و پاکی اصلی دور گشته است، چرا که در این حالت، صوفی، مرید و تابع حالات و مقامات و کشف و شهود و از مسیر اصلی منحرف می‌شود.

صوفی بایستی به درجه‌ای از پاکی برسد که حق را به واسطه حق مشاهده نماید و هیچ مانع مادی و غیر مادی در این راه وجود نداشته باشد. سالک بایستی تنها هدفش، دستیابی به جاودانگی باشد.

او می‌گوید:

ثُمَّ مَاذَا جَدَّ مِنْ بَعْدِ خُلُوصِي وَ صَفَائِي
أَظْلَمْتُ رُوحِي مَا عُدْتُ أَرَى مَا أُنَارَاءَ (همان، 126)

پس از خلوص و پاکی‌ام

چه اتفاقی رخ داده

روحم تیره و تار گشت

دیگر آنچه را می‌دیدم، نمی‌بینم.

در این‌جا شاعر به نکته‌ای اساسی که پیش‌تر ذکر شد و در راه سیر و سلوک رهگشاست، اشاره می‌کند و به موانع سلوک الی الله اشاره می‌نماید. او موفقیت در زمینه کشف و شهود و پیشرفت‌های معنوی و نیز کسب توانایی‌های خارق‌العاده و اشتغال به این موارد را غباری تیره و تار در آسمان صاف روحش به هنگام سیر الی‌الله می‌داند. زیرا این اشتغالات و دل‌بستن به آن‌ها صفا و پاکی روح را خدشه‌دار می‌کند و در نتیجه سالک از سیر الی‌الله باز می‌ماند و به امور ابتدایی مشغول می‌گردد. تیجانی در این ابیات می‌گوید:

أَيُّهَذَا الْعَثِيرِ الْغَائِمِ فِي صَحْوِ سَمَائِي
لِلْمَنَايَا السُّودِ أَمَالِي وَ لِلْمَوْتِ رَجَائِي
آه یا مَوْتِ جُنُونِي آه یا يَوْمِ قَضَائِي (همان)

ای غباری که آسمان
صاف مرا تیره و تار ساختی
آرزوهایم از برای مرگ و اجل
سیاه و امیدم از برای مرگ
آه ای مرگ جنونم
و آه ای روز قضا و قدرم

او از نگاه معمولی فراتر می رود و با چشم بصیرت، حقایق را می بیند و برای رسیدن به حق و حقیقت و فنای در ذات خداوند، مانند تشنه‌ای که آب را جستجو می کند، می باشد. آب¹⁴ در این جا منظور معرفت حقیقت است که برای رسیدن به خداوند بایستی از آن بهره گرفت.

شاعر لفظ «آب» را به کار می برد، به خاطر خلوص و پاکی و صفای آن، او آب را مظهر پاکی و خلوص و رسیدن به حق و حقیقت می داند و عطش و تشنگی را مظهر تلاش و کوشش سالک در سیر الی الله و فناء فی الله؛ او می گوید:

قِفْ تَزُودُ أَيُّهَا الْجَبَّارُ مِنْ زَادِي وَ مَائِي
وَ اقْتَرَبْ إِنْ فُؤَادِي مُثْقَلٌ بِالْبَرَحَاءِ (همان، 126-127)

ای جبار بایست و از
توشه و آبم بهره گیر
نزدیک آی که قلبم
از شدت درد به ستوه آمده است.

حیرت و سرگردانی

با افزایش سردرگمی و حسرت شاعر، نسبت به فرمانروایی مخلوقات، آتش قلب حریص وی شعله‌ور می‌گردد اما به سرعت پریشانی و نگرانی شاعر برطرف می‌شود. پریشانی‌ای که در مفهوم «تجوا» خودنمایی می‌کند. او هنگامی که به باطن خلقت می‌نگرد و پاسخی قانع‌کننده برای حیرت و سرگردانی‌اش می‌یابد و متوجه می‌شود که این خداوند است که به موجودات وجود و هستی بخشیده، پس قلبش آرام می‌گیرد.

شاعر به جلوه نور الهی در سرشت آدم اشاره می‌کند و معتقد است که خداوند در آن حلول کرده است. او سرچشمه و منشأ همه انسان‌ها از جمله انسان‌های پاک را خدا می‌داند که در وجود جن و انس و در همه مخلوقات تجلی یافته است. تیجانی آشکارا کشف و شهود خود را ابراز می‌نماید و خیلی واضح می‌گوید که از غیب آگاهی پیدا کرده است و با ایمان و یقین خداوند را می‌ستاید و به راز و رمز هستی پی می‌برد. شاعر می‌گوید:

رَبِّ فِي الْإِشْرَاقِ الْأُولَى	علی طینه آدم
أُمَّمٌ تَزُخَّرُ فِي الْغَيْبِ	و فی الطینه عالم
و نفوس تزخّم الماء	و ارواح تحاوّم
سَبَّحَ الْخَلْقُ وَ سَبَّحَتْ	و آمنّت و آمن
و تَسَلَّلَتْ مِنَ الْغَيْبِ	و آذنت و آذن
و مشیت الدهر دراکاً	ربذ الخطو إلی من...؟ (همان، 126)

پروردگارا! در اشراق نخستینت

بر گل (سرشت) آدم

ملتی که در غیب پنهان می‌گردند

و در گل و سرشت، جهانی نهفته است

و جان‌هایی که آب را انبوه ساختند

و روح‌هایی که در گردشند

مخلوقات، تسبیح او را گفتند و من نیز تسبیحش گفتم

و ایمان آوردم و مخلوقات نیز ایمان آوردند
و در غیب نفوذ کردم و آگاهی یافتم
و مخلوقات نیز آگاهی یافتند
روزگار آهسته و پیوسته
به سوی چه کسی می رود..؟

مقام یقین و فنا فی الله

تیجانی شاعر پس از ذوب شدن در ذات الهی به خرسندی و شادابی می رسد. او محو جمال خداوند می شود که از شکست و ناتوانی منزّه است. او از دنیای پست می رنجد و شوق وصال به حقیقت ازلی در وجودش شعله ور می شود.

دیگر شک از ذاتش رخت بر می بندد و به سوی یقین می رود. به کشف و شهود رازهای وجود می پردازد، چشم برزخی پیدا می کند و چیزهای جدیدی را می بیند. لذت حاصل از این حالت را با هیچ لذت دنیایی عوض نمی کند، لذت‌های دنیوی را به انسان‌های کوچک و لذت‌های ابدی و کشف و شهودی را به انسان‌های بزرگ، نسبت می دهد. او از شدت شوق می خواهد همیشه در این حالت جنون و سرگشتگی به سر برد، لذا ابیاتی می سراید:

فَمَشَتْ غَائِلَةً (الشَّكِّ)	إِلَى فَجْرِ يَقِينِي
قَضَتْ اللَّذَّةُ فَاسْتَرْجَعَهَا	لَمَحْ ظُنُونِي
وَاسْتَرَدَّ النَّعْمَةَ الْكُبْرَى	مَنْ الدَّهْرِ حَنِينِي
مَنْ تَرَى اسْتَأْثَرَ بِاللَّذَّةِ	وَاسْتَبَقِي جُنُونِي؟ (همان، 127)

شک از بین رفته به سوی
سپیده دمان یقینم می رود
لذت به پایان رسید و
درخشش در خیالم آن را باز می گرداند
و اشتیاقم، نعمت بزرگ
را از روزگار باز ستاند

کیست که لذت و کامجویی را به خود اختصاص دهد
و جنونم را باقی گذارد؟

تیجانی در این ابیات خاطرنشان می‌کند که به خدا رسیده و از نزدیک خداوند را
می‌پرستد و جانش را در راه ذکر و دعا به درگاه الهی فنا کرده است:

قَدْ تَعَبَّدْتُكَ زُفْسِي ذَائِدًا عَنْ حُرْمَاتِكَ
فَنَيْتُ نَفْسِي وَ أَفْرَعْتُ بِهَا فِي صَلَوَاتِكَ (همان، 126)

از نزدیک تو را می‌پرستم
و از حریم تو دفاع می‌کنم
جانم را فنا کردم و آن را
در راه نماز و دعا به درگاه تو صرف نمودم

شور و شعف

تیجانی به خاطر کشف حقیقت و یقین و به خاطر رسیدن به قرب الهی، باطراوت و شاد
می‌گردد و روحش آرام گرفته و غم از دلش می‌رود. او می‌گوید:

نَضِرْتُ فِي قُرْبِهِ نَفْسِي وَ زَائِلَتْ غُضُونِي (همان، 127)

جانم در نزدیکی به او شاداب گشت
و چین و شکنم از هم سوا گشت

اشرافه‌ای از آسمان

روان پاک شاعر در زبان رمزی‌اش هویدا می‌گردد که آن را با زیبایی‌های طبیعت
مقایسه می‌کند. تعبیر صوفیانه نشان از عزیمت روح شاعر دارد. او نفسش را از هر عیب
مبرا می‌کند و با ذوق و هیجان به سمت کمال گسیل می‌دارد. او به کمک قوه خیال و با
الفاظی چون: اشراق، آسمان خداوند، نفس و جان من، قطره‌ها و... تصویری می‌سازد و ذات

خود را ترسیم می نماید. شاعر موجودات هستی را می بیند و با درک روابط هستی و هماهنگی آنها، تصویر سازی می کند.

او وجود و نفس خود را حاصل تابش نور الهی می داند. خداوند با انوار الهیه به او وجود بخشیده است، موج نور الهی مانند آسمان وسیع، از کرانه‌ای به کرانه‌ی دیگر می رود. روح شاعر از قید و بندها رهایی پیدا می کند و به سیر و سلوک می پردازد. تیجانی طراوت روح خویش را در مسیر سیر و سلوک، به پاک‌ترین گردن بند و گوشواره، نور، نم نم شب‌نم هنگام بامدادن و شادابی بهار تشبیه می کند.

شاعر حالات عرفانی و کشف و شهودش را حاصل دوران جوانی‌اش می داند. زیرا جوانی دوره‌ای است که انسان می تواند در آن مرحله، عشق و خوبی‌ها را کسب نماید و یا به دنبال بدی‌ها برود و سرنوشت خویش را رقم بزند. شاعر بهره خویش را از آسمان، بی شمار می داند ولی از علم و دانش دنیوی بهره خویش را کم می پندارد. در اینجا باز حالات کشف و شهودی خویش را بیان می نماید. او می گوید:

هِيَ نَفْسِي إِشْرَاقُهُ مِنْ سَمَاءِ اللَّهِ	تَحَبُّوْ مَعَ الْقُرُونِ وَ تَبْطِئُ
مَوْجَةٌ كَالسَّمَاءِ تَقْلَعُ مِنْ شَطِّ	وَ تَرْسِي مِنْ الْوُجُودِ بِشَطِّ
خَلَصْتُ لِلْحَيَاةِ مِنْ كُلِّ قَيْدٍ	وَ مَشَّتْ لِلزَّمَانِ فِي غَيْرِ شَرْطِ
وَهَبْتُ لِلْجَمَالِ أَقْدَسَ عَقْدِ	مِنْ أَهَازِيْجِهَا وَ أَكْرَمَ قَرْطِ
وَ أَفَاضْتُ عَلَى الصَّبَا آيَاتِ	مِنَ النُّورِ فِي غَلَاثِلِ خَطِّ
صَابَهَا فِي الضُّحَى مَرَشَ مِنَ الطَّلِّ	عَلَى أَنْفِ الْحَدَائِقِ مِبْطِئِ
نَضَّرْتَهَا يَدَ الرَّيْبِيعِ وَ جَالَتْ	فِي حَوَاشِيهَا بِرَفْرِقٍ وَ ضَغْطِ
هِيَ نَفْسِي مِنَ النَّدَى قَطْرَاتِ	لَمْ تَنْبُلْهَا يَدَ الزَّمَانِ بِخَلْطِ
هِيَ فِي صَفْحَةِ الشَّبَابِ قَوِي	تَزْخُرُ بِالْحُبِّ أَوْ تَمْوِجُ بِسَخْطِ
هِيَ قِسْطِي مِنَ السَّمَاءِ فَمَا أَضِيعُ	فِي الْعَالَمِ التَّرَابِيِّ قِسْطِي

(همان، 153)

این جان من است که نوری است از آسمان

خداوندی که خداوند آن را با تابش نخستین پرتو خورشیدی به طور نامحسوس و آهسته هدیه داد

موجی است هم‌چون آسمان، که از کرانه‌ای
بلند می‌شود و از اشتیاق بر کرانه‌ای دیگر لنگر می‌اندازد
از هر قید و بند زندگی رهایی یافت
و بدون شرط، در زمانه به راه افتاد
از نغمه‌هایش پاک‌ترین گردن‌بند
و نیک‌ترین گوشواره را بخشید
و نشانه‌هایی از نور در جامه‌هایی
شیاردار (مخطط) بر باد صبا ارزانی داشت.
نم نم شب‌نم به هنگام بامدادان، آن‌ها را
(نورها) را بر باغ‌های تازه فرو می‌ریزند
دست بهار آن‌ها را شاداب کرد و در اطراف
آن (گاه) با ملایمت و (گاه) با فشار جولان یافت
این جان من است که قطره‌هایی از شب‌نم است
که دست زمانه آن را با ناخالصی نبخشیده
این نیرویی است در دوره جوانی که عشق
را ذخیره می‌کند و یا خشم را بر می‌انگیزد
این بهره من از آسمان است و چه بهره
ناچیزی از علم خاکی (زمینی) دارم.

نتیجه‌گیری

عارف زبانش را از نگاه مطلق به هستی به دست می‌آورد تا جهانی مخصوص به خود بیافریند. آرایش زبان صوفیانه از مجاهده‌های روحانی و تجربه و تمرین‌های عرفانی سرچشمه می‌گیرد و معمولاً به زبان شطحی‌گری منجر می‌شود که در آن صوفی در حالت بیهوشی و بیخودی در مسیر خویش مرزهای عقل و منطق را می‌شکافد. زبان تیجانی یوسف

بشیر با زبان معراج صوفیانه تفاوتی ندارد چرا که اهل ذوق را به مشاهده حقیقت یاری می‌رساند. علاوه بر این زبان شطحی‌گری مسیر رسیدن به تجلیات مطلق را نیز روشن می‌گرداند؛ چرا که معراج بی انتها با زبان بی انتها بیان می‌گردد و این در زبان صوفیان به علم اسرار معروف می‌باشد، زیرا فراتر از عقل است و زبان کشف و شهود با زبان رایج متفاوت می‌باشد.

شاعر در تجربه روحانی‌اش مراحل را طی می‌کند که از مرحله ذوق آغاز می‌گردد و پس از آن به مرحله حال و بعد از آن به مرحله معراج (سفر درون) می‌رسد. در پایان با آگاهی از زبان شطح به مرحله گفتگو می‌رسد و زبان رمزآلود وی بیانگر حالات اوست. تیجانی با زبان صوفیانه‌اش امور مرئی را می‌شکافد و به بیان رمزگونه امور نامرئی می‌پردازد. طبیعت در نزد وی مجموعه‌ای از رمزاها، تصاویر و اشارات است و رابطه او با عالم، رابطه‌ای قلبی است. او در اشعارش از اعتقاد به وحدت وجود دم می‌زند. او عالم را تجلی صفات خداوند و وجود را تنها مختص به خداوند می‌داند. یکی از بارزترین دلایل صوفی بودن شاعر، اعتقادش به وحدت وجود است. چرا که همه صوفیان معتقد به وحدت وجوداند. از این ویژگی‌ها به وضوح بر می‌آید که تصوف در اشعار تیجانی یوسف بشیر، به طور ملموسی متجلی است.

پی‌نوشت:

1- احمد التجانی بن یوسف بن بشیر کتیبی در 28 فوریه سال 1912 م در ام درمان سودان متولد شد. پدرش او را ملقب به تیجانی کرد، به خاطر تیمن به فرقه تیجانیه که یکی از فرقه‌های مهم صوفیه در سودان است و به سال 1937 م و در 25 سالگی بر اثر بیماری ربوی وفات یافت. تیجانی در «خلوه» قرآن را حفظ کرد و علوم شرعی را آموخت. (طالبی، 1384: 8-9-80) سپس وارد «معهد» شد و از دیگران متمایز و نبوغ ادبی‌اش آشکار گردید. وی در معهد از علوم ادبی، فقه، نحو، توحید، بلاغت و ادبیات مطالبی آموخت. (بدری، بی‌تا: 14) اما پس از چند سال به خاطر برخی مشکلات از معهد کناره گرفت و به فعالیت ادبی پرداخت. او به مطالعه فلسفه، زبان، ادبیات و دین علاقه زیادی داشت. (عابدین، 1987: 7) به گفته دکتر احمد بدوی، تیجانی از برجسته‌ترین شاعران قرن بیستم در جهان عرب و مهاجر

می باشد. از او دیوان گران‌بهایبی به نام «اشراقه» برجای مانده است که شامل 68 قصیده با موضوعاتی از قبیل تصوف، وصف، عشق و رثا و... است. (طالبی، 1384: 84) تیجانی در مجلات گوناگون مقالاتی به رشته تحریر درآورده و به عنوان مصحح نیز فعالیت داشته است. (ریاض، بی تا: 101)

2- بسط به معنای گسترش دادن در سینه با نور، رحمت و آرامش الهی است (راغب، 1387 ک 449) که هرگاه دست دهد، انسان استعداد این را می یابد تا به حقایق چنان که هست، برسد و معارف الهی را دریافت کند. (سجادی، 1991: 503) بسط، گشادگی دل از انس و لطف حق تعالی و به صفات جمالیه وی وابسته است. (حائری، 1382: 129) پیدایش بسط به علت ظهور صفات قلب و چیرگی آنهاست (طارمی، 1377: 505)

3- رنه شار (Rene char): رنه امیل شار در 14 ژوئن 1907 ژوئن 1907 در فرانسه به دنیا آمد. در سال 1934 اولین مجموعه شعر خود را تحت عنوان «چکش بی صاحب» منتشر کرد. این شاعر بزرگ در 19 فوریه 1988 درگذشت. (www.ecrivains-francais.persiaublog.ir)

4- شطح در اصطلاح صوفیان عبارت است از حرکت و بی‌قراری دل هنگام غلبه وجد و بیان آن حالت به عباراتی که به نظر غیر اهل، غریب و خلاف شرع و درک آن مشکل می نماید (بقلی شیرازی، 1344: 57) شطح عبارت غریبی است در وصف وجد، که با قوت و شدت بر اهل آن وارد می شود (سراج طوسی، 1914: 376)

5- تجلی: در عرفان نظری، خلقت جهان تجلی حق است که همه چیز را آفرید، تجلی سه نوع است: (1) تجلی ذات که فنای سالک در نور خداوند است (2) تجلی صفات که مثلاً صفات جلال، عظمت و قدرت کبریا و جبروت و خشوع و خضوع است و رحمت و رأفت و لطف و کرامت نشان‌دهنده تجلی صفت جمال اوست. (3) تجلی افعال، از فعل مردم قطع نظر و همه را فعل خدا می داند (سجادی، 1991: 224)

6- وحدت وجود: در میان مسلمانان وحدت وجود به چهار گونه مطرح شده است:

(1) وحدت وجود یعنی وحدت شهود، این گونه تفسیر به تعبیر شهید مطهری از سوی متوسطان عرفا بیان شده و کسی نیز ایرادی بر آن نگرفته است (مطهری، 1363: 145-142) (2) تمام عالم مساوی با خداست و ذات احدیت به صورت مجرد از مظاهر و مجالی

بالفعل محقق نیست و خداوند مجموع عالم ظاهر می باشد. این نظریه به «جهلیه صوفیه» نسبت داده شده و از سوی عرفای بزرگ تکذیب و تکفیر شده است. (جوادی آملی، 1375 ج1: 472-492) وحدت تشکیکی وجود: این وحدت که عبارت است از این که حقیقت وجود واحد، صاحب مراتب است. (علامه طباطبایی، بی تا: 12-13) و (مصباح یزدی، 1360 ج1: 306-308) 4 وجود از جمیع جهات، بسیط و واحد است و کثرت طولی و عرضی در او راه ندارد. این حقیقت واحد، خداست و غیر او وجود نیست، بلکه وجود نما است، به عبارت دیگر کثرت‌ها نمود است نه بود. (صدرالدین شیرازی، بی تا ج 2: 286-347) نظریه تجلی که در صدر تبیین کثرت‌های ظاهری، رابطه آن‌ها با حق تعالی است و هم‌چنین تحلیل مراحل و مراتب تجلی ذات الهی، بر اساس همین نگرش است، به هرروی بر اساس این دیدگاه، نسبت کثرات به وجود خداوند، نسبت سایه به صاحب سایه و یا آینه به صاحب تصویر است. همه عالم هستی سایه آن وجود واحد است و همه موجودات تجلی آن ذات یگانه. (حسینی طهرانی، بی تا: 121-148)

وحدت وجود در شعر صوفیانه یعنی «همه اوست» (نعمانی، 1363: 129) و در عالم به هر سو رو کنیم غیر او را نمی‌بینیم، همه جا اوست بلکه همه چیز اوست. او جامع همه اضداد است. (ابن عربی، بی تا: 512)

7- مظهر: همه موجودات عالم مظهر و جلوه حق‌اند و نشان دهنده صفات خداوند می باشند. مثلاً زیبایی‌ها، جلوه زیبایی حق و مظاهر جمال خداوند هستند، به عبارت دیگر، موجودات مظهر اسماء الهیه‌اند و هر کدام جلوه و مظهر اسمی از اسماء الهی‌اند. (کاشانی، 1381: 37)

8- حلول: حلولیه از فرق کلامی و عرفانی، کسانی هستند که عقیده دارند خدا در تمام اشیاء حلول کرده و امتزاج دارد، مانند حلالت در خرما، آن‌ها را اتحادیه و عشاقیه و اصلیه هم گویند. (هدایت، 1316: 118)

9- جلال: عبارت است از احتجاب حق از بصائر، اوصاف قهر الوهیت را صفات جلال گویند. (سجادی، 1991: 287)

10- کمال: در اصطلاح، منزله بودن از صفات و آثار ماده است. کمال نزد صوفیان، دو قسم است: یکی کمال ذاتی که عبارت از ظهور حق تعالی بر نفس خود بدون اعتبار غیر، غناء مطلق لازمه این کمال است، غنای مطلق مشاهده حق است، با تمام شئون و اعتبارات

جلوه‌های عرفان در اشعار «تيجانی يوسف بشير» (90-65) 87

- الهیة، دوم کمال اسمایی که عبارت از ظهور حق است، بر نفس خود و شهود ذات خود در تعینات خارجیة، یعنی عالم و مافیها. (تهانوی، 1967: 1265)
- کمال آدمی در چهار چیز است: اقوال نیک؛ افعال نیک، اخلاق نیک و معارف، مراد معارف، معرفت چهار چیز است: معرفت دنیا، معرفت آخرت، معرفت خود و معرفت پروردگار. (نسفی، 1381: 30)
- 11- نفس: در تعریف نفس گفته‌اند جوهر مجردی است که در ذات نیاز به ماده ندارد ولی در فعل نیاز به ماده دارد. حقیقت نفس، عبارت از وجود مطلق است که به واسطه نقائص نفس محجوب شده است. (جنابذی، 1381: 77)
- 12- اشراق: نور اقبال حق است بر دل مقبلان، اشراق حقیقی عالم ارواح و روحانیت است که محل طلوع انوار روحانیه است. (روزبهان، 1966: 500)
- 13- صبح: بامداد آغاز هرچیزی، وحدت یا نور وحدت، از انوار ازلی حق. (سجادی، 1991: 520-521)
- 14- آب: در آثار صوفیان به معنی معرفت و فیض آمده است (گوهرین، 1367 ج 1: 2).

کتابنامه

قرآن کریم.

ابن عربی، محی الدین بی‌تا. **فتوحات مکیه**، ج 2، بیروت: دار صادر.

بدری، ابوالقاسم. **محمد بی‌تا. الشاعران المتشابهان الشبابی و التیجانی**. قاهره: دارالمعارف مصر.

بقلی شیرازی، روزبهان. 1344. **شرح شطحیات**، به تصحیح و مقدمه هانری کرین، تهران: انجمن ایران شناسی.

تهانوی، محمد علی بن علی. 1967. **کشاف اصطلاحات فنون**، تهران: کتابفروشی خیام.

جنابذی، سلطان محمد گنابادی سلطان علیشاه. 1381. **شرح کلمات باباطاهر**، تهران: حقیقت.

جوادی آملی، عبدالله. 1375. **رحیق مختوم**، قم: نشر اسراء.

حائری، محمدحسین. 1382. **عرفان تصوف**، تهران: انتشارات بین‌المللی هدی.

حسینی طهرانی، سیدمحمد حسین بی‌تا. **مهر تابان**، تهران: انتشارات باقرالعلوم.

راغب اصفهانی، **مفردات**. 1387. ترجمه حسین خداپرست. قم: نوید اسلام.

روزبهان، ابو محمد بن ابونصر. 1966. **شرح شطحیات**. تهران: قسمت ایران شناسی تهران، انیستیتو ایران و فرانسه.

ریاض، هنری. بی‌تا. **التجانی یوسف بشیر شاعراً و ناثراً**. بیروت: دارالثقافه.

سجادی، سیدجعفر. 1991. **فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**. تهران: کتابخانه طهوری.

سراج طوسی، ابونصر. 1914. **اللمع فی التصوف**. به تصحیح رینولد آلن نیکلسون. هلند (لیدن): بریل.

صدرالدین شیرازی، محمدبی‌تا. **الاسفار الاربعه**، ج 2. قم: منشورات مصطفوی.

طارمی، صفی الدین. 1377. **انیس العارفین** (تحریر فارسی شرح عبدالرزاق کاشانی بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری). تصحیح و تحقیق علی اوجبی. تهران: انتشارات روزنه.

طالبی، محمدعلی. 1384. **التجانی یوسف بشیر شاعر الحب و الجمال و الحیره**. تهران: عابد.

عابدین، عبدالمجید. 1970. **التجانی شاعر الجمال**. بیروت: دارالفکر.

جلوه‌های عرفان در اشعار «تيجانی يوسف بشير» (90-65) 89

- _____، _____، 1953. تاريخ الثقافه العربيه في السودان. القايره: مكتبه الشبشكي.
علامه حلي، حسن بن يوسف. 1366. احقاق الحق. ج 1. مصر: السعاده.
علامه طباطبائي، محمدحسين. بي.تا. بدايه الحكمه. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
فيدوح، عبدالقادر. 1994. الرؤيا و التأويل. وهران (الجزاير): دارالوصال.
كاشاني، عزالدين محمود. 1381. مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه. تهران: مؤسسه نشر هما.
گوهرين، سيد صادق. 1367. شرح اصطلاحات تصوف. ج 1. تهران: انتشارات زوار.
محمود، عبدالقادر. 1971. الطوائف الصوفيه في السودان. مصر: مطبعه مصر (سودان)
ليمتد، الطبعه الاولى.
مصباح يزدي، محمدتقي. 1360. آموزش فلسفه. تهران: سازمان تبليغات اسلامي.
مطهری، مرتضی. 1363. تماشاگه راز. تهران: انتشارات صدرا.
مکی، شبیکه. 1965. السودان. عبر القرون. بيروت: دار الثقافه.
نسفی، عزیزالدين. 1381. انسان كامل. تهران: اهل قلم.
نعمانی، شبلی. 1363. شعر المعجم يا تاريخ شعر و ادبيات ايران. ترجمه سيدمحمد
تقی فخر گیلانی. ج 5. تهران: دنیای کتاب.
هداره، محمدمصطفی. 1981. النزعه الصوفيه في الشعر العربي المعاصر. مجله فصول. عدد 4.
هدایت، رضا قلی. 1316. رياض العارفين. تهران: کتابخانه مهديده.
يوسف بشير، التيجاني. اشراقه. بيروت: دارالجيل.

www.ecrivains-francais-persiaublog.ir

بررسی و تحلیل نماد قطره و دریا در غزلیات مولانا

حشمت قیصری¹

دکتر رقیه مهری نژاد²

چکیده

زبان رمزآمیز، زبان را از صورت یک وسیله ارتباط عمومی خارج می‌کند و به کلمات استعداد و ظرفیت و بار معنوی تازه‌ای می‌بخشد که از محدوده معنایی آنها در فرهنگ‌ها بسیار فراتر می‌رود. به طور کلی در اشعار مولانا رمز و نماد به دو شکل دیده می‌شود: در قالب الفاظ و در ساختار کلی شعر که در این راستا گاه تنها واژگان در معنای فرا واقعی خود به کار رفته؛ به عنوان مثال زلف، خط، خال، قطره، دریا، ذره و گاه یک غزل به شکل نمادین به بیان حقایق و آموزه‌ها می‌پردازد. بررسی و تحقیق در غزلیات مولانا نشان می‌دهد تعداد بسیاری از غزلیات مبتنی بر به‌کارگیری نمادها و رمزها می‌باشد و رمز و نماد در بیان مفاهیم، آموزه‌ها و افکار عرفانی بیشتر مورد توجه شاعر بوده است. نماد دریا در تقابل با واژگانی چون قطره، سیل، شبنم، موج، ماهی، گوهر و ... مفهوم و معنای متفاوت می‌یابد. مولانا از این نمادها برای تبیین مفاهیم متعدد و متنوعی چون رابطه خالق و موجودات، فنا، توحید، تجلی عشق و آفرینش، عدم و نیستی استفاده می‌کند. بیشترین نمود این واژه‌ها در بیان اندیشه‌هایی از خود و وصول به حقیقت برتر و دستیابی به توحید دیده می‌شود.

کلید واژه‌ها: مولانا، دریا، قطره، نماد، غزلیات، عرفان

مقدمه

dr.heshmat.ghveysari@gmail.com

1 - مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایرانشهر

dr.roghay.mehrinejad@gmail.com

2 - استادیار زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش

تاریخ دریافت

91/6/25

90/10/16